

انسان چیست و در کجاست؟!

علماء منطق و بعضی از دانشمندان قدیم امتیاز انسان را بر حیوان در نیروی گفتار دانسته و انسان را حیوان ناطق خوانده‌اند بدین معنی که انسان نوعی از حیوان است و تمام صفات و خواصی که در طبیعت حیوان است در او نیز جمع و هویدا است پس هر حیوانی که بتواند اراده و مقصود خود را بر زبان بیاورد و بصورت حروف و کلمات ادا کند انسان نامیده میشود؛

این تعریف درباره انسان تعریف بسیار ناقص است اگر امتیاز انسان بر حیوان تنها همین سخن گفتن بود و بجز گفتار فضیلت و مزیتی نداشت این همه تأثیرات و تصرفات او در مادیات و معنویات چگونه میسر بود؟

و این همه تحولات در زندگی انسان و اوضاع جهان و پیشرفت‌ها و ترقیات حیرت‌انگیز در سیر تکامل بشر از کدام عوامل و انگیزه‌ها بوجود و ظهور می‌آید؟ حرکت زبان و تلفظ حروف و مخلوط کردن آنها با صدای حنجره کجا و مقام انسان کجا؟ آن دانشمندان عوض اینکه در کیفیت ساختمان دماغ بشر مطالعه و دقت کنند و فرق آنرا با مغز حیوان تشخیص دهند و روح و نفس و عقل و سایر مختصات انسانی را در آن جلوه گر بینند و آثار گوناگون آنها را در اعمال و افکار و علوم مشاهده کنند و یا از همان آثار معنوی به نیروهای روحی و نفسی و عقلی او پی ببرند و انسان حقیقی را بشناسند فقط بزبان و تکلم او توجه کرده قوه ناطقه آنرا ما به الامتیاز شناخته‌اند در حالی که حیوانات نیز زبان دارند و سخن می‌گویند و مقاصد و مطالب خود را با زبان مخصوص خودشان بهمنوع خود اظهار میکنند، پس محقق است که نطق منحصر بجنس بشر نیست.

اگر آن دانشمندان از جهان خارج چشم می‌پوشیدند و بجهان نفس خود و قوای باطنی خویش متوجه و دقیق میشدند این تعریف ناقص را در باره انسان نمی‌کردند؛ حضرت علی صلوات الله علیه و آله فرمایشهای بسیاری در شناساندن وجود انسانی دارد و از جمله این است میفرماید: ای انسان آیا تو خود را همین پیکر کوچک می‌بینداری و حال آنکه در وجود تو جهان بزرگ نهفته است، و در جای دیگر میفرماید: اگر انسان جان و نفس خود را با دانش تزکیه و تربیت کند بگوهرهای اولیه علل وجود حقیقی خویش شبیه میشود و میفرماید کسی که نفس خود را شناخته باشد خدا را شناخته است، خدا در کتاب مجیدش میفرماید: آیات خود را در آفاق و انفس نشان میدهم تا حقیقت آشکار گردد و بدانی که اوج حق است خلاصه مفهوم آیات شریفه و اخبار این است: هر چه در دستگاه آفرینش است نمونه آنها در وجود

انسانی گذاشته شده و کلید کشف رموز اسرار جهان همان نفس و جان آدمی است که اگر آنرا با اعمال نیک تزکیه و پاکیزه کنی و با نور دانش روشنائی دهی آینه‌ای جهان بین و حقیقت نما میشود و آن حیوان ناطق نیست و بلکه وجود انسانی غیر از وجود حیوانی است و آن جوهره لطیفی است که از عالم بالا آمده است و بزرگترین آیت و شگفت انگیز ترین نمونه قدرت خدا است .

آفریدگار حکیم ساختمان دماغ کوچک بشر را چنان لطیف و پیچیده و دارای خانه ها و زوایای مرموز آفریده که هنوز عقل و دانش امروز با سرار و رموز باطنی آن پی نبرده است این خانه کوچک دماغ برای فعالیت روح بزرگ انسانی فراخ ترین میدان است و سعش با اندازه ایست که این جهان بزرگ ما با همه موجوداتش در زوایای آن در سیر و حرکت است گاهی با نیروی اندیشه و خیال و گاهی با دانش و خرد تماس دارد و هر يك از اسرار جهان آفرینش در زیر یکی از عدسی های ذره بین مغز انسانی در لابراتوار دماغ تحت تجسس و مطالعه قرار میگیرد .

اگر ما بخواهیم وجود انسانی را خوب بشناسیم باید از بدن حیوانی خود و متعلقات آن بکلی چشم ببوشیم زیرا اعضاء ما از سرو پیکر تا انگشتان پا متعلق به بدن حیوانی است و حواس پنجگانه و هوش و شعور و هوس و شهوت و تمایل هژدا و امثال آن همگی از غرایز حیوانی است هر قدر این بدن را بررسی کنیم و بشکافیم از بدن انسانی اثری نمی بینیم مگر در دماغ، و در آن خانه اسرار آمیز است که نفس و روح انسانی و آثار آنرا پیدا میکنیم .

و با يك مطالعه دقیق می بینیم آثار روح و نفس انسانی که فکر و خیال و وهم و عقل و عشق و علم و کرامت و شرافت و حلم و رحم و شجاعت و مروت و ایمان و عدل و سخاوت و نزاهت و حکمت است در آنجاست یقین میکنیم که وجود انسانی نیز در آنجاست .

در اینجا نکته ای است که باید یاد آوری شود : ما فرزندان آدم همه خواهشها و تمایلات و حتی تنفرات خودمانرا بدل و قلب نسبت میدهیم مثلا میگوئیم دلم میخواهد فلان غذا را بخورم و فلان جامه را بپوشم و دلم میخواهد فلان جا بروم و یا میگوئیم دلم فلان کس را دوست میدارد و عشق او به دلم آتش زده و یا میگوئیم دلم نمیبخواید فلانی را ببینم و یا میگوئیم پریشانی حال ملت دلم را کباب کرده و از غمه و اندوه بینوایان دلم میسوزد و همچنین در کتابها میخوانیم و می بینیم دانشمندان و عرفا و سرو کارشان بادل است و فهمیدن مطالب عالی را بدل حواله میکنند و شعر اهیجان عشق و سوز و گدازها و سخنان عشقی خود را راز و نیاز دل مینامند و بسیاری تصور میکنند که این دل گوشتی را که همه حیوانات از کرگدن تا موش و قورباغه هم دارند همان دل است ؛ بلکه این دل عضله ای بجز اینکه خونرا از ورید بگیرد و بشریان وارد سازد کاری ندارد و مانند تلمبه ایست که اختیار حرکت و انقباض و انبساطش نیز بوسیله اعصاب دماغی است ، نه از معقولات سرش میشود و نه تمایلات دارد نه اندوه و شادی میفهمد و نه از عشق میسوزد و بجز از حس لامه هیچگونه احساسی ندارد . پس آن دل حساسی که اختیارات ما را بدست گرفته گاهی اندوهناک است و گاهی شاد و گاهی بیمناک است و گاهی امیدوار در کجاست ؟

وقتی بسراغش می‌رویم منزل آنرا در دماغ پیدا میکنیم می‌بینیم دل گشوده مادر آنجاست در
کوچه و خیابانهای دماغ میگردیم تا بکاخ دل می‌رسیم ناگهان متوجه میشویم که مشکل دوتا شده بدبختانه
حوض یکدل دوتا دل در آن شهر حکومت میکنند و هر یکی برخلاف دیگری فرمانروایی مشغول است یکی
با قیافه مهیب دوزخی در کاخ تیره و تار روی تخت آتشی نشسته و در بر اموانش اهریمنانی بنام جهل و
و کبر و حسد و بغل و خدانشناسی و شیاطین دیگر با نامها و صورتهای گوناگون صف بسته اند و پیوسته
این دل بدرندگی و شقاوت و ظلم و تعدی و فساد و خیانت و دزدی و هوسهای شهوانی و تمایلات حیوانی
و کردارهای زشت امر میکند. همین دل است که حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به
نفس حیوانیه تعبیر کرده و میفرماید: قوة فلكيته و حرارة غریزیه اصلها الافلاك بدء ايجادها عن الولادة
الجسمانية و فعلها العیوة و الظلم و النشم و الغلبه و اكتساب الاموال و الشهوات الدنیویه. در خیابان دیگر
نیز کاخی نورانی سر باوج فلك کشیده و هیكل درخشانی با قیافه آسانی بر تختی جلوس فرموده و
فرشتگان بسیاری اطراف آنرا گرفته و بحفاظت مشغولند و این دل هر لحظه بخدا شناسی و ایمان و
عدالت و تقوی و حیا و رحم و انصاف و دانش و حلم و اعمال خوب و اخلاق پاک و فضایل انسانی فرمان
میدهد و این دل همان انسان حقیقی و همین وجود حقیقی انسانی است که پاک و منزّه از هر گونه آلاش
است و حضرت امیرالمومنین مولای متقیان آنرا نفس ناطقه قدسیه می‌نامد و میفرماید: قوة لاهوتیه بدء
ايجادها عند الولادة الدنیویه مقرها العلوم الحقیقیه الدینیه موادها التاییدات العقلیه فعلها المعارف
الربانیه و این دوتا دل در مغز بشر همیشه باهم در مبارزه و مناظره هستند و برضد همدیگر و برای شکست
دادن يك دیگر صف آرائی میکنند و آنی از فعالیت و حملات خصمانه طرف غافل نیستند.

از آثار و حکمرانی همین دوتا دل است که می‌بینیم يك فرد بشر دلش میخواهد ظلم کند و
آدم بکشد و مال مردم را بخورد و به نوامیس دیگران دست اندازی بکند و خیانت ورزد و یکی
دیگر از همین افراد انسانی بهیچیک از این اعمال پلید فتوی نمیدهد و از راه تقوی یا بیرون نینهد دلش
راضی نشود حتی مورچه را بیازارد و دانه از دهان آن بگیرد آن فرد بشر او امر دل اهریمنی و
دوزخی را اطاعت و اجراء میکند و این یکی مطیع فرمان دل رحمانی و بهشتی است این دو مرکز در
دماغ بشر یکی سرچشمه بدیها و پلیدیها و گمراهیها و دیگری منشاء نیکیها و پاکیها و سعادت
است ماهر دو را دل میگوئیم و تصور میکنیم که هر دو فقط يك دل است که دارای تمایلات و خواهشهای
گوناگون و متناقض است و حال آنکه این تصور موهوم و خلاف حقیقت است ما هیچ همچودلی دورنگ
و دو رو که هم مومن باشد هم کافر و هم شقی باشد و هم سعید و هم خدا شناس باشد و هم شیطان
پرست و هم بهشتی باشد هم دوزخی هم دوست باشد هم دشمن نداریم که هم بقا و سعادت مارا بخواند
و هم نابودی و رسوائی مارا تقاضا کند بلکه در مغز ما دو نیروی توانا و دشمن همدیگر وجود دارند
که یکی نیروی رحمانی و نفس قدسیه انسانی است که آنرا عقل میگوئیم و همان دل است که پیغمبر

میفرماید دل مومن عرش خدا است و این دل همیشه مورد لطف و عنایت حق و محل نزول رحمت پروردگار است و آن یکی نفس اماره است که دشمن سعادت انسان است که بر کب حیوانی سوار شده و میدان مغز را چو لاسگاه تاخت و تاز و دسایس خود ساخته و مورد خشم و عذاب خداوندی است و آنرا نیز دل میگوئیم و اگر بنظر عبرت و تحقیق در گفتار و کردار و صفات و اخلاق خود و دیگران بنگریم بخوبی میفهمیم کدام یکی از این دو دل در مغز ما حکمرانی میکنند.

از مقدمات و مطالب گفته شده نتیجه این شد که وجود حقیقی انسان با تمام تشخصات و مختصات خود در مغز است و این بدن حیوانی ظاهری پیکر انسانی نیست بلکه مرکوبی است که انسان بآن سوار شده است و خداوند این بدن حیوانی بشر را کاملتر از سایر حیوانات آفریده که برای زندگی وجود حقیقی انسانی مناسب تر باشد و بتواند حامل روح انسانی و نماینده آثار و افکار او شود فرزندی که از بدن حیوانی انسان متولد میشود حیوانی است که از حیث شعور و احساس و غیره از حیوان هم ناقص تر است (جوجه از تخم برون آید و روزی طلبد - آدمی زاده ندارد خبر از عقل و تمیز) ولی بتدریج مشاعر و احساسات حیوانی آن کمال پیدا میکند پس از اینکه نیروی بدنی و قابلیت دماغی کودک بدرجه رسید که مناسب بنسب و رشد مولود انسانی شد آن وقت کودک حقیقی انسان در دماغ متولد میشود و سال بسال بتناسب تعلیم و تربیت بزرگ میشود و رشد میکند و خواص و نیروهای انسانی او قوت میگیرد و در سن بلوغ و جود حقیقی انسان در مغز بکمال نزدیک میشود و فرایض اسلامی باو واجب میشود از این مرحله بیعد است که وظایف بزرگ و شگرفی را بعهده دارد که باید انجام بدهد و با کسب دانش و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس دل و جان را نیرومند و نورانی سازد و نفس اماره بالسوء را که دل حیوانی و شیطانی او است مغلوب و منکوب کند تا انسان کامل گردد، برعکس اگر دل و نفس قدسیه در دماغ بوجود نیاید و یا بعد از وجود در برابر نفس اماره مغلوب و نابود شود دیگر در آن پیکر روح انسانی نیست و بآن شخص انسان حقیقی گفته نمیشود اینگونه مردم را خدا حیوان میشارد و میگوید اولئك كالانعام بل هم اضل، و امام علیه السلام فرمود الناس کلهم بهائم الا المؤمن.

بهنژاد